

ج - عمل افرادی مثل طیب یا مثل آن شخص دیگری که اسم بردید یعنی شعبان بی غ و یا افراد ماجراجویی که دنبال روحانیون هستند و همیشه بوده اند و همه آخوندها در همه ی شهرها از این افراد دنبال خود داشته اند با عمل خود روحانیت فرق دارد و ما هیچوجه نمی توانستیم تصور بکنیم که واقعا آقایان بخوانند اداره ی امور و اداره ی مؤسسات و تشکیلات مملکت را به دست افرادی نظیر این افراد بسپارند. هیچکس نمی توانست چنین تصویری بکند. علاوه بر این آن قیام خرداد که در سال ۱۳۴۲ اتفاق افتاد دنبال اقدامات و فعالیتهایی بود که جبهه ملی کرد و در زمانی بود که همه ی مادرزندان بودیم و جنبه ی باصطلاح ارتجاعی نداشت، آشوبی بود که علیه حکومت دیکتاتوری کردند و به هیچوجه داعیه حکومت آخوندی در آن نبود.

س - آقای دکتر سنجابی شما دقیقاً چه مدتی در کابینه آقای بازرگان وزیر امور خارجه بودید؟

ج - گمان میکنم حداکثر دو ماه .

س - معاونین شما چه کسانی بودند ؟

ج - معاونین بنده دو نفر بودند یکی آقای احمد سلامتیان که معاون سیاسی بود و دیگری از مدیرکل های وزارت خارجه که با نظر خواهی از کارکنان معاون امور اداری شد و فردی خوشنام و درستکار بود.

س - فرج الله اردلان سمتی در وزارت خارجه داشت ؟

ج - نخیر فرج الله اردلان و دوسه نفر دیگر از جوانان تحصیل کرده بامن میآمدند و کمکی در کارها میکردند ولی هنوز عنوان و سمت رسمی پیدا نکرده بودند.

س - آقای دکتر شمس الدین امیراعلایی را شما به سمت سفیر ایران در پاریس منصوب فرمودید ؟

ج - بله . دکتر شمس الدین امیراعلایی را من انتخاب کردم و هم چنین دکتر محمد مکرری را به سمت سفیر در مسکو انتخاب کردم .

س - سایر انتخابات شما در سفارتخانه های ایران در کشورهای دیگر کدام بودند ؟

ج - یکی هم آقای حائری بود .

س - آقای حائری را شما بعنوان سفیر معین کردید ؟

ج - یعنی بعنوان نماینده شخص وزیر خارجه در سفارت واشنگتن من انتخاب کردم و راجع به انتصاب او هم تلفنی از آقای خمینی که در قم بودند استمراج کردم

و باتأیید ایشان این سمت را به او واگذار کردم و منظورم این بود که بانسبت روحانیت و سابقه ی شاگردی آقای خمینی بتواند از بی نظمی ها و بی ترتیبی ها و آشوبگری ها و ریخت و پاشهایی که افرادی صلاحیت در سفارت و اشنگتن میکردند جلوگیری کند. متأسفانه آقای حائری به جهاتی که معلوم نشد و یا شاید کفایت آن را نداشت نتوانست از عهده ی انجام آن وظیفه برآید.

س - آقای حائری خودشان شخصاً بمن گفتند، چون آنموقع من بایشان خیلی تماس داشتم، ایشان نمی خواستند که رسماً وارد میدان بشوند و در مقابل آقای خمینی قرار بگیرند برای اینکه خودشان بمن گفتند که من اگر بخوام از آقای خمینی انتقاد بکنم و از آقای دکتر سنجابی حمایت بکنم فردا آقای خمینی بمن خواهد گفت که بعد از این همه سالها شاگردی و روابط فامیلی و این حرفها مرا کرده و طرف آقای سنجابی را گرفت و من نمیتوانم اینکار را بکنم.

ج - بله من خیلی متأسفم که چنین نظریاتی درین باشد مثل اینکه من یک طرفی در آن زمان جدا از آقای خمینی داشتم. در واقع من نیت جدایی نداشتم اما آنها این نیت را داشتند. به دلیل آنکه آنچه کوشش میکردم که باید وزیر خارجه مسئول اداره سفارتخانه ها و وسیله ی دستور به سفر باشد و سیاست خارجی مملکت را در دست بگیرد و اداره کند تمام به خیر مملکت و صلاح انقلاب بود. متأسفانه در عمل عوامل دیگری کارشکنی میکردند و با همه ی کوششهایی که من میکردم و با علاقه ی ظاهری که آقای خمینی هم در تقویت از من نشان میداد با وجود این عملاً آن افرادی را که در سفارتخانه ها آشوب میکردند نگاهداشتند. همانطوریکه در داخل مملکت هم آشوبگران و کمیته ها و عوامل ضد انقلاب را با همه ی کارهای بد و مخربی که میکردند تقویت میکردند. البته بخاطر دارید که وقتی پسر آقای منتظری شیخ محمد منتظری در موقع نخست وزیری آقای مهدی بازرگان و وزارت خارجه من برخلاف قانون با زور و تفنگ و تفنگدار و چریک فرودگاه تهران را تصرف کرد یک عده ای را با خودش حرکت داد و به سوریه برد.

س - بدون گذرنامه.

ج - بدون گذرنامه به سوریه رفت و این عمل بقدری یاغی گرانه و آشوب طلبانه بود که مورد اعتراض همه واقع شد و حتی خود آیت اله حسنعلی منتظری هم در آنموقع گفت که بچه ی من دیوانه است. با همه ی اینها آنقدر از او حمایت کردند که بازرگان

بیچاره نتوانست در مقابل آن آشوبگری و یاغی گری مسلم کوچکترین اقدامی بکند و معلوم نشد چه اشخاصی را و چه اموالی را در آن موقع به خارج برد. بعد هم ایشان نماینده مجلس و همه کاره مجلس شدند.

س - و جزو کمیته ی دفاع .

ج - بله و باز همین شیخ محمد منتظری معروف به رینگو بود که از طرف آقای خمینی برای رسیدگی به اتهامات مربوط به شکنجه در زندانهای حکومت جمهوری اسلامی معین شد و آن در وقتی بود که آقای بنی صدر رئیس جمهوری رسماً اعلام داشت که در زندانها به متهمین و زندانیها شکنجه های غیر انسانی وارد میکنند و آقا برای اسکات افکار عمومی شیخ محمد را مأمور رسیدگی کرد و او پس از چندی شایعه شکنجه هارا که واقعیت آن بر همه مسلم بود مورد انکار قرارداد.

س - از جریاناتی که در سفارت ایران درواشنگتن در آن موقع اتفاق افتاد در آن زمانی که داماد آقای دکتر ابراهیم یزدی، آقای شهریار روحانی سفارت را در دست داشتند، چه مطالبی به استحضار شما رسید؟ و الان چه خاطراتی از آن دوره دارید؟

ج - شهریار روحانی با عده ای از افراد خودش به سفارت ریخته پرونده های سفارت را جمع آوری کرده و اموال سفارت را در دست گرفته و روی نقدینه و حساب سفارت هم دست انداخته بود و افرادی را که کارمند رسمی سفارت بودند بدون کسب دستور از مرکز از خدمت اخراج میکرد. خیر اینها مرتب به ما میرسید. من در مقابل این آشفتگی ها به امید اینکه بشود جلو گیری کرد اول آقای دکتر شایگان را که خبر از ضعف و بیماری او نداشتم، ولی روی سوابق و شخصیتش امیدوار بودم که بتواند یک شخصیت برجسته و قوی برای نمایندگی ما باشد در نظر گرفتم و به او تلفن و خواهش کردم که سفارت ایران را عهده دار شود ولی ایشان عذر خواستند. بعد از آن بود که متوجه آقای حائری شدم که فردی تحصیل کرده و از روحانیون برجسته و شاگرد خود آقای خمینی بوده است و با موافقت آقای خمینی ایشان را به آن سمت معین کردم. بعد از اینکه او انتخاب شد آنها آقای علی آگاه و یک نفر دیگر را برای کارشکنی به تهران فرستادند.

س - سجادی ؟

ج - نمیدانم آن شخص دیگری بود. آنها مرتباً با دکتر یزدی و مهندس بازرگان ارتباط داشتند و با توصیه های دکتر یزدی پیش من می آمدند و مذاکره میکردند. آقای آگاه

عقیده اش این بود که من مقام سفارت را به خود شهریار روحانی واگذار کنم و من حاضر نبودم به جوانی که نمی شناسم و از سوابق و احوال او خبر ندارم چنان مقام پراهمیت و پرمسئولیتی بدهم ، بعد از آن آنها خانی را که اسمش را فراموش کرده ام معرفی کردند .

س - خانم مهوش طباطبایی بود ؟

ج - بنظرم او بود ، حتی يك روز که در دفتر مهندس بازرگان بودم آنها ازواشنگتن به او تلفن کردند و آقای حائری راست ایمان و شرابخوار معرفی کردند که باعث آزرده گی مهندس بازرگان شد . در این موضوع آقای دکتر یزدی هم که آن موقع همه کاره دولت بود بمن تلفن و خواهش میکرد که توجه به خواسته های آنها بکنم و من البته زیر بار نمی رفتم

س - آقای دکتر سنجابی آیا جبهه ملی با مجاهدین خلق در آن زمان ارتباطی داشت ؟

ج - در چه تاریخی ؟

س - بعد از رئیس جمهور شدن آقای بنی صدر .

ج - ماقبل از انقلاب از وجود چریکها و از وجود اشخاصی که دست به مبارزات مسلحانه میزدند و مبارزه آنها بصورت ترور و کشتن مأمورین ساواک و بعضی از افسران ارتش و مخصوصاً مستشاران آمریکایی بود خبر داشتیم و میدانستیم که آنها با عوامل انقلابی خارج از ایران و با فلسطینی ها و غیره ارتباط دارند ، ولی در آن زمان تفاوت درستی بین فدائیان و مجاهدین تشخیص نمیدادیم یعنی اطلاعات دقیقی از آن نداشتیم .

س - فقط میدانستید که يك گروه مارکسیست - لنینیست هستند و يك گروه اسلامی

ج - بله میدانستیم که دو گروه هستند که يك دسته ای از آنها مارکسیست - لنینیست

هستند .

س - چریکهای فدائی خلق و يك دسته ی دیگری هستند که معتقد به اصول اسلامی

هستند ولی در عین حال تمایلات چپ هم دارند یعنی مجاهدین خلق .

ج - بر ما درست معلوم نبود و هنوز هم کاملاً معلوم نیست که تلفیق و تطبیق این

دو نهاد متضاد چگونه ممکن است صورت بگیرد ، یک وقتی هم شاه بعنوان مارکسیست

های اسلامی صحبتی کرد که من او را در مصاحبه هایم تخطئه کردم ، زیرا به نظر ما فوق

العاده عجیب و ساختگی می آمد که بخوانند این دو عنصر متضاد ، یعنی آئین الهی و روحانی

اسلام را با فلسفه ی مارکس که منافی با هر دین و بخصوص با دین اسلام است و با اصول

مادیگرایی و دیالکتیکی آن تطبیق داد و از آن تلفیقی بوجود آورد ، بعد هم که انقلاب

پیروزشده در تظاهرات اولیه و در آشوبهای اولیه که در تهران یادشهرستانها صورت می‌گرفت تا حدودی مجاهدین هم همراهی با فدائیان میکردند و خط فاصل میان آنها مشخص نبود تا آنکه بتدریج جدایی بین آنها نمایان گردید. يك وقت هم در داخل شهر تهران میان چریکها جنگی در گرفت که دوامی نیافت .

س - یعنی جنگ خیابانی ؟

ج - بله ، زد و خوردی با همدیگر کردند و همین موضوع چریکها و مسلح بودن بعضی از گروهها از جمله مسائلی بود که من با دستگاه حکومت در موضوع آن اختلاف داشتم و میگفتم حالا که حکومت انقلاب بر سر کار آمده و انقلاب موفق شده است ما باید چریکهای خارج از نیروی دولتی را حتماً منحل و خلع سلاح کنیم و یادرا انضباط شناخته شده و منظم دولتی قرار بدهیم ، کسی که در مقابل این حرف میایستاد آقای دکتر یزدی بود و او داوطلب شد که همه ی چریکها را تحت ضابطه و انضباط دریاورد و اداره کند. ولی در ضمن معلوم شد که اونیز برای خودش يك دسته ی مخصوص چریک ترتیب داده است ، چنانکه در همان چند روز اول تشکیل حکومت بازرگان که بنده هم وزیر خارجه بودم يك دسته از چریکهای فدایی یا مجاهد و غیره به سفارت آمریکا ریختند و آن محل را اشغال کردند. بنده از آن آشوبگری بسیار ناراحت شدم و به مهندس بازرگان تلفن کردم و چند نفر از مسئولین وزارت خارجه مانند آقای سلامتیان و غیره را به آن محل فرستادم و دکتر یزدی هم با جمعی از چریکهای مسلح خودش فرار سید و آن غائله را خوابانندند. ولی مدتها بعد که بمرور زمان اختلافات بین مجاهدین و دیگر گروههای چپی مسلح و غیر مسلح آشکار شد ما با آنها ارتباط پیدا کردیم .

س - این تقریباً چه تاریخی بود آقای دکتر؟

ج - بعد از استعفای من و بعد از برگشتن من از آمریکا و تقریباً مقارن با انتخابات مجلس شورای ملی . . .

س - یعنی دیگر آقای بنی صدر رئیس جمهور بودند؟

ج - شاید هم بنی صدر هنوز به رئیس جمهوری نرسیده بود ولی طالقانی فوت کرده بود . بخاطر دارم که افرادی از مجاهدین گاهی به دیدن من میآمدند و با آنها ملاقات میکردم و اگر اشتباه نکرده باشم یکبار هم خود آقای رجوی بایکی دو نفر از همکارانش بدیدن من آمدند. در آن موقع او پنهان نبود و در خط بینابین پیروی و فاصله گیری از امام قرار داشت . امام بارزاتشان و شعارهایشان مانند توده ایها و دیگر چپگراها بر ضد ملی

گرایان ولیبرال‌ها نبود. هر قدر فاصله‌ی آنها از توده‌های بیشتر می‌شد و هر قدر دست‌گام انحصار طلب آخوندی نسبت به آنها ترش‌رویی و خشونت بیشتر نشان می‌داد نزدیک‌ی مابا آنها بیشتر می‌شد. مخصوصاً همراهی و ارتباط آنها با بنی صدر در خط آزادیخواهی وسیله‌ی دیگری برای همکاری و تفاهم مابا آنها شده بودی آنکه این همکاری و تفاهم به ائتلاف برسد.

نظراتی درباره چند شخصیت

سردار فاخر حکمت	امیر اسدالله علم
نورالدین کیانوری	جمشید آموزگار
آیت الله بهشتی	دکتر مظفر بقائی کرمانی
حسین فردوست	میرزا شهاب کرمانی
آیت الله طالقانی	تیمور بختیار
محمود فروغی	ابراهیم حکیمی - حکیم الملك
سید حسن مدرس	هاشمی رفسنجانی
حسین پیرنیا مشیرالدوله	صادق قطب زاده
مستوفی الممالک	عبدالحسین هژیر
	حسین علاء

س - آقای دکتر من میخواهم اسامی بعضی از اشخاص را در اینجاذکربکنم
واز شما تقاضا میکنم که از این شخصیتهای تاریخی که من نام میبرم شما یک شرح حال
مختصری درباره اینها فرمائید و یک موضوع یاد و موضوع را مثال بزنید که اینها در آن

دخالت مستقیم داشتند که معرف شخصیت و موضع گیری سیاسی - اجتماعی آنها باشد.

ج - تا حدودی که اطلاع دارم .

ص - آقای حسین علاء .

ج - آقای علاء در دوران اول خدمتش جزو رجال ملی بود در جریان جنگ بین الملل اول هم که دبیر رئیس دفتر وزارت امور خارجه بود از اشخاصی بود که ملیون و دموکراتها با او مرتبط بودند و او هم با آنها همکاری میکرد . بعد از خاتمه جنگ هم حسین علاء جزو افرادی بود که در موقع انتخابات مورد توجه افکار عمومی بود و آنها هم که مثلاً به مصدق رأی میدادند به حسین علاء هم رأی میدادند . علاء در تمام دوران رضاشاه و سالها در دوران این شاه که مصدر خدمات مهم بود شهرت به درستی و پاکدامنی داشت و در امور مربوط به معاملات و فساد و رشوه خواری چیزی از او شنیده نمیشد جز در این اواخر که او هم گویا مختصر ثروتی پیدا کرد و بنیاد خیریه ای بنام بنیاد علاء بوجود آورد و مدرسه ای هم تأسیس کرد و محمد رضاشاه هم در سالهای اخیر نظر لطفی به او نداشت . مرحوم دکتر مصدق در عین اینکه به او معتقد نبود ولی بر حسب سوابق گذشته اش نسبت به او همیشه با احترام و با احتیاط صحبت میکرد ، یعنی او را هیچوقت مورد حمله و اعتراض مستقیم قرار نداد .

س - آیا شما میتوانید به موردی اشاره کنید که حسین علاء خدمتی به ایران کرده باشد ؟

ج - یکی از مواردی که ممکن است خدمت علاء محسوب شود زمانی بود که نمایندگی ایران در آمریکا را داشت و آنوقتی بود که حکومت قوام بر سر کار آمده و اختلاف بین ایران و شوروی در خصوص خروج نیروهای شوروی از ایران در جریان بود با اینکه دستورهای رسمی از طرف دولت لاقلاً بصورت ظاهر صادر میشد که نمایندگان ایران دعوائشان را علیه شوروی از شورای امنیت پس بگیرند ولی علاء در آن مورد ایستادگی کرد و بردفاع از خواسته های ملت ایران ثابت ماند و به دستور دولت موقت اعتنا نکرد .

س - آقای امیر اسداله علم .

ج - علم پسر شوکت الملك بیرجندی است ، خانواده امیر شوکت الملك علم بیرجندی منسوب به حمایت انگلیس بود و آنطوری که شهرت دارد ، ولی صحت آن

برمن مسلم نیست ، شوکت الملك در وصیتنامه اش کنسول انگلیس را بعنوان مجری وصیتنامه و سرپرست خانواده خودش معین کرده بود. همانطور که شوکت الملك خودش در زمان حیاتش در حمایت انگلیس ها و کنسولگری انگلیس در خراسان بود آقای علم فرزندش هم که نه تحصیلات و نه سابقه ی مبارزات سیاسی و نه سابقه ی خدمات اداری داشت یکمرتبه و به ناگهان گل کرد و استاندار شد و وزیر شد و وزیر شد و وزیر شد و رئیس حزب و رئیس دانشگاه شد.

س - آقای دکتر جمشید آموزگار .

ج - والله بنده زیاد

س - با ایشان آشنایی ندارید ؟

ج - نه اجازه بدهید. بنده دوست ندارم در مسائلی که مربوط به اشخاص است صحبت کنم اما پدر آموزگار هم به همان ترتیب که درباره ی امیر شوکت الملك صحبت کردم او هم شهرت داشت که متسوب به همان سیاست است .

س - اشرف پهلوی .

ج - او جزو افراد مخرب و فاسد کننده و متأسفانه رسوا کننده دستگاه سلطنت بود. دردوره ی جوانیش حرفهایی درباره اش زده میشد و بعد مداخلاتش در امور اداری و سیاسی زیاد بود و شخصیتی قوی تر از برادرش داشت . در سالهای اخیر در امور ملکی و معاملات تجاری وارد شده و ثروت بالنسبه هنگفتی بهم زده بود. او جز افرادی بود که در دوران ملی شدن نفت علیه حکومت مصدق فعالیت زیاد داشت و مصدق ناچار شد که تبعید او را از شاه بخواهد و از عوامل و کارگردانهای اصلی کودتا شد. او در خانواده سلطنتی یکی از افرادی بود که بیش از همه باعث سلب اعتقاد و عقده و عدم رضایت مردم نسبت به دستگاه سلطنت شده بود.

س - شما ایشان را هرگز ملاقات کرده بودید ؟

ج - هیچوقت بنده به ملاقات او نرفتم .

س - آقای غلامرضا ازهاری .

ج - ایشان را نمی شناسم .

س - آقای دکتر مظفر بقایی .

ج - دکتر مظفر بقایی پدرش جزو افراد خوشنام و جزو وکلای نمایندگان بوده که در مشروطیت اقدام کرد و شخصیتی موجه داشت .

س - میرزاشهاب کرمانی ؟

ج - بله میرزاشهاب کرمانی ، آدم موجهی بود و بقایای هم از میراث موجه بودن پدرش استفاده کرد ، دکتر بقایی در آغاز مبارزات سیاسی در دوران جنگ جهانی دوم مدت کمی در حزب توده بود و بعد از آن هاجدایی گرفت و دیگر اثری از فعالیت سیاسی او نمایان نبود .

یعنی در آن زمان که ما حزب میهن را تشکیل داده بودیم و یانبروهای اشغالگرو روس وانگلیس عده کثیری از افسران و جوانان و بازاریان را به اتهام همکاری با عوامل آلمانی گرفته و در اردوگاههای خود در رشت و اراک زندانی کرده بودند نامی و فعالیتی از دکتر بقایی شنیده نمیشد ، اولین بار که اثر فعالیت ایشان ظاهر گردید در زمانی بود که حکومت قوام السلطنه حزبی بنام حزب دموکرات بوجود آورده و بوسیله ی عوامل دولتی در مقام انتخاب کردن نمایندگان دوره ی پانزدهم مجلس از اعضا حزب خود بود و آقای دکتر بقایی وارد آن حزب و از طرف حزب نامزد نمایندگی شهر کرمان شد و به مقام نمایندگی مجلس رسید ، در همین دوره بود که قوام السلطنه حتی انتخابات تهران را نیز تحت مداخله ی خود قرارداد و مانع از انتخاب شدن دکتر مصدق گردید ، تمام افرادی که انتخاب شدند همه از طریق مداخله مستقیم و یا موافقت دولت به آن مقام رسیدند ، چه بقایی و چه مکی ، چه عبدالقدیر آزاد و چه حائری زاده که بعداً جزو اقلیت و جزو افراد مورد توجه ملت شدند و در نهضت مصدق و ملی کردن نفت فوق العاده همراهی و همکاری کردند ، ولی ترتیب انتخاب شدن آنها از طرف حکومت قوام السلطنه عیناً یکی بود و فرقی با همدیگر نداشتند منتهی در مجلس پانزدهم موقعی که قوام السلطنه را با تحریک شاه از کار برکنار کردند آنها بتدریج نقش دیگری در پیش گرفتند و با خواسته های مردم موافقت و همدمی کردند و از آنوقت دکتر بقایی شخصیت نیرومند سیاسی خود را نشان داد ، او مردی زیرک و بذله گو ، ناطقی زبردست و شخصیتی بسیار جسور و گستاخ و نکته بین و توطئه گر و در ضمن هم نویسنده ی خوبی است ، این بود که در نظر مردم فوق العاده جلوه کرد و در انتخابات دوره های شانزدهم و هفدهم نماینده ی واقعی مردم تهران شد ، در دوره ی شانزدهم با صداقت و صفا با مصدق همراهی کرد و در دو هیئت نمایندگی که مابا آمریکا و لاهه هم رفتیم ایشان هم همراه ما بودند گویانکه در عمل نقش و فعالیت موثری در این هیئت هانداشت و باز هم بود که به اتفاق مرحوم خلیل ملکی بنیانگذار حزب بسیار فعال زحمتکشانشان ایران

شده. ولی با کمال تأسف بس از جریان دعوای لاهه و قضایای ۳۰ تیر و حکومت مجدد دکتر مصدق او به ناگهان تغییر روش داد و شروع به اختلاف پراکنی و نفاق و مخالفت با حکومت دکتر مصدق کرد و با دارو دسته‌ی مخالفان مصدق و همراهان شاه ساخت. در آغاز ریاکارانه مدتی در وسط ماند و اینطرف و آنطرف میزد تا آنکه بتدریج مخالفت‌ها و کارشکنی‌ها و حتی خرابکاری‌هایش علنی گردید و شروع به همکاری با سپیدزاهدی کرد.

س - آقای سپید تیمور بختیار، شما هرگز با ایشان ملاقاتی کرده بودید؟
 ج - بله تیمور بختیار موقعی که سرهنگ بود و از طرف دولت مصدق بعنوان فرماندهی تیپ کرمانشاه منصوب شد بوسیله‌ی شاپور بختیار به من معرفی شد و او را به منزل من آورد. در این ملاقات او قول همراهی و همکاری با مصدق داد ولی برخلاف او از اشخاصی بود که در توطئه علیه دکتر مصدق شرکت داشت و قرار گذاشته بودند که اگر در توطئه تهران موفق نشدند، او اقداماتی در کرمانشاه بکنند و بعد از کودتا و بر سر کار آمدن حکومت زاهدی ازارکان آن حکومت و فرمانده نظامی تهران و بعد هم رئیس سازمان امنیت شد. در زمان ریاست سازمان امنیت هم من یکی دوبار او را دیدم. یکبار در موقعی بود که اتهامی بر من وارد کرده بودند و آمدند و مرا پیش او بردند ولی برخلاف انتظار هیچگونه خشونت‌های نشان نداد. در سالهای آخر خدمتش برعکس جنبه همراهی و موافقت به ما نشان میداد و میخواست از جنبه‌ی ملی در مقابل شاه استفاده کند ولی ما به او اعتمادی نداشتیم و حاضر به همکاری با او نشدیم تا آن جریان در زمان حکومت امینی اتفاق افتاد و از کار برکنارش کردند.
 س - آقای ابوالحسن بنی صدر.

ج - آقای بنی صدر از دانشجویان دانشکده حقوق و جزو سازمان دانشجویان مابود و در دوره‌ی زندانی اول ماکه هفت ماه در زندان شهربانی بودیم ایشان هم با ما زندانی بودند و خیلی هم گستاخی و شجاعت نشان میداد و جزو افراد خیلی مؤثر سازمان دانشجویان مابود. مادر طبقه‌ی بالا زندانی بودیم و آنها در طبقه پائین. این گرفتاری ما به مناسبت حادثه اول بهمن ۱۳۳۹ دانشگاه بود که خود ایشان هم در جریان آن وارد بودند.

س - حمله به دانشگاه رامیفرمائید؟

ج - بله حمله به دانشگاه که خود بنی صدر هم از دانشجویان پرخاشگر و مقاوم

در برابر کاندوهای دولتی بودولی وقتی که همه به زندان افتادیم یواش یواش از مجاری مخصوصی شروع به شایعه پراکنی کردند که این جریان بر ماتحمیل شده و به تحریک اشخاص و مقامات دیگری خارج از جبهه ملی بوده است و بنی صدر هم در جریان این مخالفت ها افتاد، همچنین در زمانی که ما کنگره ی جبهه ملی را تشکیل دادیم متأسفانه ایشان نیز جزو دانشجویانی بودند که در صف مخالفین کنگره قرار گرفتند و در صف آنها یی که کارشکنی در کارهای کنگره و در تشکیلات جبهه میکردند. بطوریکه قبلاً توضیح دادم در آن کنگره سی و شش نفر از سازمانهای دانشجویان انتخاب شده و شرکت داشتند که در بین آنها عده ی قابل توجهی ولی نه اکثریت آنها جز گروههای چپی یا نهضت آزادی و با مخالف بودند. آقای بنی صدر نیز با مخالفین ما و با چپی ها همراه بودند و بعد هم که کنگره خاتمه پیدا کرد و ما مجدداً به زندان افتادیم و بعد از اینکه دوباره بیرون آمدیم و شروع بکار کردیم ایشان هم جزو همان افرادی بودند که آن نامه ها را خدمت آقای دکتر مصدق نوشتند و آن اقدامات را کردند که منتهی به انحلال جبهه ملی دوم و تلاش بیهوده وی اثر برای جبهه ملی سوم شد. آقای بنی صدر از جمله اشخاصی هستند که این نشریه ی مربوط به تلاش برای تشکیل جبهه ملی سوم را منتشر کرده اند ولی در واقع این تلاش چه از جانب جناب دکتر مصدق و چه از جانب دیگر آقایان عملاً تلاشی بودنه برای بوجود آمدن تشکیلاتی بنام جبهه ملی سوم که پاگیر نشد و بوجود نیامد بلکه تلاشی بود برای انحلال و تعطیل جبهه ملی .

س - آقای مرتضی قلی بیات .

ج - آقای مرتضی قلی بیات خواهرزاده مصدق و مصدق دایی ایشان بود .

س - بنده نمی دانستم .

ج - بلی مصدق دایی او بود و خیلی هم به او علاقه داشت و مدتی هم نخست وزیر ایران و بارها وزیر شد و در زمان حکومت دکتر مصدق به ریاست شرکت ملی نفت منصوب گردید و این انتخاب هم بسیار مورد اعتراض مخالفین قرار گرفت . مصدق به او احترام و علاقه داشت در دوره ی چهاردهم مجلس که نخست وزیر بود و اکثریت مجلس بنا بر تمایل شاه و سیاستهای خارجی به اورای عدم اعتماد داد و صدرالاشراف را به نخست وزیری برگزیدند دکتر مصدق آن او بستر کسیون معروف را به جانبداری از او برآورد . مرحوم بیات از جمله اشخاص محافظه کار بود و در میان مردم وجهه ی زیادی نداشت و در مبارزات ملی هم اثر نمایانی از او دیده نشد فقط مصدق نسبت به او علاقه

و خویشاوندی داشت .

س - آیت الله بهشتی .

ج - آیت الله بهشتی از شخصیت‌های روحانی و سیاسی بسیار باهوش ، زیرک و نظم دهنده و تشکیلاتی و بنیان گزار حقیقی حزب جمهوری اسلامی بود و تا آنجایی که ما اطلاع داریم او در شخص آقای خمینی بیش از هر فرد دیگری مؤثر بوده و در جریان انحراف انقلاب هم بیش از هر فرد دیگری مورد مخالفت و نفرت افراد و سازمان‌های ضد دستگاہ آخوندی قرار گرفت .

گروه‌های ملی و آزادیخواه او را سرچشمه‌ی همه‌ی نفاق افکنی‌ها و انحصارطلبی‌های دانستند . گرداننده اصلی شورای انقلاب و مجلس خبرگان و حزب جمهوری اسلامی و حتی مجلس شورای اسلامی بود .

سیاست و کارگردانی او باعث چپ نمایی حکومت آخوندی و جلب همراهی و همدمی ظاهری حزب توده و فدائیان مارکسیست با جمهوری اسلامی و بر ضد سازمان‌ها و شخصیت‌های ملی و آزادیخواه گردید . هم او بود که پایه‌های حکومت بازرگان را متزلزل ساخت و از همان آغاز امر در تحقیر و کوچک شمردن بنی صدر ریاست جمهوری کوشید تا او را برکنار کرد . آنطوری که معروف است آقای خمینی هم از او حساب میبرد و مانع از نامزد شدن او برای مقام ریاست جمهوری گردید . بآنکه مقام رسمیش تنها ریاست دیوان کشور بود ولی در عمل نقطه‌ی مرکزی حکومت و سیاست داخلی و خارجی محسوب میشد . سفر با او ی ملاقات میکردند و مصاحبه‌های هفتگی هم ی مسائل را شامل میشد . او قبل از پیروزی انقلاب و بعد از پیروزی انقلاب با آمریکائیان ارتباط داشت . هم با سالیوان سفیر آمریکا و هم با آن ژنرال آمریکایی‌ها یز ملاقات و بندوبست میکرد . در زمان شاه هم امامت مسجد هبورك را بر عهده داشت و از وضع زندگی مرفهی برخوردار بود . درباره‌ی او و ارتباطاتش شایعاتی در میان مردم وجود داشت که بنده از صدق و کذب آنها ی اطلاع هستم . او مردی بسیار باهوش و زیرک و خویشتن دار و مغرور و جاه طلب و توطئه گر بود و یکی دوزبان خارجی را بخونی صحبت میکرد . اگر باقیمانده بوده احتمال قوی در جریان‌های بعد از عزل بنی صدر رئیس واقعی حکومت اسلامی میشد . بعضی از سیاست‌های خارجی هم به او امید بسته بودند . بیهوده نیست که در کتاب سالیوان برای از دست رفتن او آن همه نوحه سرایی شده است . شاید اکنون شورویها و توده ایها نیز به همان

ترتیب برای فقدان او اظهار تأسف بکنند.

س - شما در صحبت‌هایی که با ایشان داشتید هیچوقت آن مذاکرات ایشان با آقای هایز مطرح نشد ؟

ج - هیچوقت .

س - هیچ نمیدانید که در آنجا چه گذشت ؟

ج - هیچوقت بنده نمیدانستم که آنها چه ارتباطاتی دارند و چه صحبت‌هایی میکنند .

س - من الان اسم يك شخصي را میخواهم بیاورم که شما قبلاً راجع به ایشان صحبت کردید منظورم حسین فردوست است . ولی يك شایعه ای هست که ایشان در همان اوان انقلاب با آقای خمینی در رابطه بودند و بعد هم در خدمت دستگاه آقای خمینی قرار گرفتند . آیا شما از این موضوع اطلاعی دارید ؟

ج - حسین فردوست از دوستان شخصی شاه بود . همراه او در سوئیس و در خدمتش بود . قبلاً گفتم که او با درجه ستوانی در اوایل جنگ جهانی دوم از طرف شاه به دیدن من آمدم و مرا به حضور شاه برد . و بعد هم در جریان مبارزات انقلاب که درجه سپهبدی و یا ارتشبدی پیدا کرده و رئیس سازمان بازرسی شاهنشاهی بود افرادی گاهی از طرف او میآمدند و با من ارتباط پیدا میکردند و من میدانستم که او در جریان امور مؤثر است . شخصاً تا آنجایی که شنیده ام و آن را بهیچوجه نه میتوانم تأیید بکنم و نه تکذیب میگویند آدم درستکاری بوده و شخصی بوده که حسن نیت داشته و با دستگاه فساد هم مبارزه میکرده و با ساواک هم اختلاف داشته است .

ولی او هیچ ارتباط سیاسی و بندوبستی با ما نداشت . بعداً مشهور شد که او محرمانه با دستگاه آقای خمینی و آخوندها ارتباط داشته و آنها هم عملاً مزاحمتی برای او فراهم نکردند و حتی مشهور است که از وجودش برای تشکیل ساواما استفاده کردند . بهر حال بنظر میرسد این امر که او از لحاظ شخصی خیانت به شاه کرده و واقعیت دارد ولی شاید او به عقیده خودش کارش در راه خدمت به مملکت و برای پیشبرد جریانی بوده که به صلاح مملکت میدانسته . در این خصوص بنده باز نه به صورت منفی و نه به صورت مثبت نمیتوانم اظهار نظر قطعی بکنم چون اطلاع کامل ندارم .

س - شما در این تماسها و رفت و آمدهایی که داشتید بعد از انقلاب در دستگاه حکومت یا با آقای خمینی هیچوقت آثار و نشانه ای از ایشان ندیدید ؟

ج - هیچوقت بنده ایشان را ندیدم . بعد از پیروزی انقلاب هم هیچوقت

با او شخصاً ارتباطی پیدا نکردم .

س - آقای محمود فروغی که اکنون هم گویا مشاور رضا پهلوی هستند .

ایشان از مدیرکل های وزارت خارجه بود و برادرش هم مهندس فروغی پسر بزرگتر فروغی بود که در اداره آثار باستانی ایران دخالت داشت ، ریاست داشت و موزه ی گرانبهائی از اشیای عتیقه ی ایران برای خود ترتیب داده بود که شاید میلیونها تومان قیمت و ارزش داشت و او جزو کولکسیونرهای درجه اول آثار عتیقه محسوب میشد . یکوقتی هم در زمان نخست وزیر علی امینی به اتهام سوءاستفاده از قرارداد ساختمان مجلس سنا که میگفتند میلیونها تومان از آن اختلاس شده است او را زندانی کردند ولی او بعداً سنا تورش رد و نفهمیدیم که در جریان گرفتاریهای پس از انقلاب چه بر سرش آمد . ولی برادرش محمود فروغی جزو رؤسای وزارت امور خارجه و مدیرکل های آن وزارتخانه بود و بعد هم به مأموریت های مهم خارجی فرستاده شد .

س - کنسول ایران در نیویورک بود ، رئیس کنسولگری ایران در نیویورک بود ، سفیر ایران در افغانستان بود .

ج - بنده زیاد ارتباطی با او نداشتم .

س - آقای ابراهیم حکیمی .

ج - حکیم الملك رامیگوئید ؟

س - بله

ج - حکیم الملك از رجال خیلی قدیمی ایران و از رجال دوره ی مشروطیت بود و از جمله ی افراد نسبتاً موجه و درستکار شناخته میشد . او هم یکی از افراد فراماسونی معروف آن زمان بود و با مرحوم ذکا الملك فروغی و نجم الملك و فراماسونهای دیگری همکاری داشت . در این اواخر هم پیرو تقریباً فرسوده شده و گوشش سنگین بود و چیزی نمی شنید . ولی وقتی در سالهای اخیر به نخست وزیر رسید جنبه ی محافظه کاری و مخالفت در برابر نهضت ملی جدید ایران داشت و او را به عنوان مخالف در برابر مصدق آوردند و نخست وزیر کردند و به حمایت و به توصیه شاه بود که مجلس رأی تمایل به او داد . روی هم رفته از لحاظ عمل اداریش کم کار ولی معروف به درستی بود .

س - مدیر نبود ؟

ج - بلی در این اواخر پیر شده و قدرت سیاست عمل نداشت و او هم جزو فراماسون

هایی بود که راست یادروغ متهم به جانبداری از سیاست انگلستان شده بودند .
 س - آقای هاشمی رفسنجانی .

ج - آقای هاشمی رفسنجانی رابنده هیجوقت نمی شناختم و با او در دوران مبارزات انقلابی هم هیچ ملاقاتی نداشتم . یعنی در آن جلسه ای که با هیجده بیست نفر از آقایان روحانیون که گفتم داشتیم یادم نیست که ایشان هم بوده باشند، بعد هم اورا ندیدم تا موقعی که انقلاب صورت گرفت و از طرف آن گروه فرقان تیر خورد و مجروح شد و موقعی که در بیمارستان بود از او عیادت کردم . بعد هم که من کسالت پیدا کردم و بحالت اعتراض در بیمارستان بستری شدم و از طرف آقای خمینی ، چنانکه گفتم ، به دیدار من آمد و مذاکراتی شد و آشنایی پیدا کردیم . در زمانی که رئیس مجلس و کارگردان حزب جمهوری اسلامی شد مدیریت با کفایتی از خود نشان داد . مردی زرنگ و سخنور لایقی است و الان که بهشتی نیست کارگردان عمده و اصلی حزب جمهوری اسلامی او است ولی بنده از روابط دیگر او خبر ندارم و میدانم از افرادی است که در امر ولایت فقیه و در اینکه چه کسی جانشین آقای خمینی بشود که وی بتواند نفوذ و قدرتش را حفظ کند مراقبت و فعالیت شدید دارد .

س - آقای صادق قطب زاده .

ج - صادق قطب زاده از افراد نهضت آزادی بود که در خارج از ایران فعالیت داشت و شاید هم به عنوان نهضت آزادی يك زمانی کم و بیش جزو جبهه ملی بود . ولی از زمانی که نهضت آزادی علیه جبهه ملی موضع گرفت ، که در ضمن صحبت های گذشته بیان کردم ، قطب زاده در آمریکا و در اروپا یکی از عمال معروف مهندس بازرگان در برقراری ارتباط با خارجی ها و فعالیت در میان دانشجویان و خصوصت و ناسزاگویی به جبهه ملی بود که بنده از سخنرانی های ایشان چندین نوار در تهران داشتم که به جبهه ملی حمله آورده و ما را بعنوان خائن و بعنوان کسانی که پشت به مصدق کرده بودیم معرفی کرده بود . بعد هم موقعی که مادر پاریس با آقای خمینی ملاقات کردیم او اباداشت که به من نزدیک بشود و همه جا به ما بدو ناسزا می گفت . پس از پیروزی انقلاب و در اوایل کابینه ی بازرگان که به ریاست و سرپرستی رادیو تلویزیون و تبلیغات منصوب شد پرخاشگری و ماجراجویی و حادثه آفرینی عجیب و غریب از خود نشان داد و حتی در داخل هیئت دولت معروف به طومار زاده شد و در ضمن هم مشهور بود که با همه ی تظاهر به دین داری از عیش و نوش هم پرهیز ندارد . چنانکه میدانید با همه سوابقی

که بامهندس بازرگان داشت بزودی در جناح مخالفین و منتقدین او قرار گرفت و من به خاطر دارم که در داخل هیئت دولت چندین بار علیه روش و رفتار او اعتراض شد .

س - مثل اینکه یکبار هم نطق آقای بازرگان راقطع کرده بودند یا . .

ج - بله یکبار هم این کار را کرد . حکومت بازرگان نسبت به او نظر خوشی نداشت و بعد از جریان گروگانگیری کارکنان سفارت آمریکا و مغضوب شدن بازرگان و دکتریزدی او به مقام وزارت خارجه رسید و در آن مقام بر سر قضایای افغانستان تظاهرات شدیدی علیه دولت شوروی نشان داد . از جمله ی اقداماتش من فصل ساختن آقای دکتر امیرعلایی از سفارت پاریس بود .

امیرعلایی علیه او اطلاعات و از جمله چکی در دست داشت که يك بانك آمریکایی مبلغ يك میلیون دلار بابت آزادی گروگانها بنام قطب زاده صادر کرده بود . هر چند ظاهر آن چك اعتبار و سندیت مهمی نداشت . موقعی که آقای امیرعلایی به تهران آمد و علیه قطب زاده مشغول تبلیغ بود آقایان مهندس بازرگان و دکتر سجایی به دیدن آقای صالح رفتند و از وی خواهش کردند که مانع اقدامات او بشود . قطب زاده به سبب جاه طلبی و پرخاشگری هایش بزودی مغضوب دستگاه آخوندی هم قرار گرفت . از آن پس او خود را به ملیون و مخالفین حزب جمهوری اسلامی نزدیک کرد و در ضیافتی که یکی از بازرگانان ملی به عنوان آشتی کنان ترتیب داده و قریب دویست سیصد نفر از جمله بنده و دکتر صدیقی و دکتر مدنی و دکتر آذرو قطب زاده را دعوت کرده بود سخنرانیهایی صورت گرفت ولی ما دیگر با او هیچگونه ارتباط و همکاری نداشتیم و در اختفای بودیم که ماجرای توطئه او را شنیدیم که منجر به اعدامش شد .

س - آقای عبدالحسین هژیر . شما هرگز با ایشان ملاقات کرده بودید ؟

ج - بله . عبدالحسین هژیر . در آغاز کار مدتی در سفارت شوروی سابقه ی خدمت داشت و منشی و مترجم آن سفارت بود . پدر هژیر هم يك روزنامه ی چپی متمایل به کمونیستی را اداره میکرد ، در همان زمان که پیشه وری در ابتدای کار رضاشاه روزنامه ای بنام حقیقت در تهران منتشر میکرد و تمایلات چپی آشکار داشت .

س - در زمان رضاشاه ؟

ج - بله .

س - اوایل کار لا بد ؟

ج - بله اوایل کاری یعنی در زمان وزارت جنگ او پدر عبدالحسین هژیر هم روزنامه‌ی دیگری داشت که اسمش حالا در نظرم نیست و آن هم در همان زمینه بود. ولی بعد معلوم شد و شهرت پیدا کرد که عبدالحسین هژیر در سفارت شوروی اخبار و اطلاعاتی که داشته مرتباً به دستگاه دولت میداده. در آن زمان اگر اشتباه نکنم سفیر دولت شوروی شخصی بود بنام شومیاتسکی و این شومیاتسکی از آنهایی بود که بارضاشاه نظر موافق داشت و در گزارشهایی که میداده او را بر خاسته از میان توده‌ی مردم و اصلاح طلب و انقلابی معرفی میکرده و بعد شنیدم که این شخص در دوره‌ی استالین جز تصفیه شده‌ها بوده و اعدام شده است.

بهر حال هژیر بعد از آن وارد کارها و خدمات دولتی شد و به مقامات و مناصب عالی رسید و مکرراً وزیر شد و در سالهای جنگ جهانی دوم و اشغال ایران بوسیله نیروهای روس و انگلیس از کارگردانهای سیاسی درجه اول مملکت و مشهور به ارتباط نزدیک با انگلیس‌ها شد و داعیه‌ی زمامداری پیدا کرد. در همین سالها که ما مشغول فعالیت‌های میهنی در حزب ایران بودیم او بوسیله یکی از دوستان مشترک تقاضای ملاقات با من کرد و به منزل من آمد و منظورش این بود از ما که فعالیت‌های حاد داشتیم و در سخنرانیها و تظاهرات شرکت میکردیم و کم و بیش در میان مردم شناخته شده بودیم.

س - از شخصیت‌های شناخته شده‌ی فعالیت اجتماعی.

ج - بلی برای همکاری با خود استفاده کند و باز در همین زمینه از جمله‌ی افرادی که در آن سالها به میل خود خواستار ملاقات با من شد و به دیدن من آمد سپیدرزم آرا بود. آنها انتظار داشتند که مراد صرف همراهان خود وارد بکنند ولی من به هیچوجه حاضر به همکاری با آنها نشدم. در همین زمان بود که هژیر وزیر دربار شد ولی وزیر درباری کم و بیش نظیر وزارت دربار تیمورتاش، یعنی وزیر درباری بود که بر تمام دستگاه دولت حکومت میکرد و دولت و وزرای وقت از هر جهت تابع او بودند. عبدالحسین هژیر وزیر دربار بود که آن تحصن معروف مصدق صورت گرفت و او بود که آن تحصن را به ناکامی رساند و او بود که باعث شد آن انتخابات به آن صورت دربیاید که آراء مصدق و طرفداران او را از بین ببرند و انتخابات را بمیل و دلخواه خودشان ترتیب بدهند که بر اثر آن به تیر بلا گرفتار شد و بقتل رسید.

بهر حال هژیر شهرت فوق العاده زیادی در نزدیکی و ارتباط با سیاست دولت انگلیس داشت.

س - شما از این موضوع اطلاع دارید که گفته میشود هژیر به حمایت اشرف پهلوی به نخست وزیر رسید بخاطر اینکه املاک سلطنتی را مجدداً به خانواده پهلوی برگرداند؟
ج - شهرت این بود که هژیر با او ارتباط دارد و او از هژیر حمایت میکند، درست از روابط آنها اطلاع ندارم .

س - راجع به رضا حکمت سردار فاخر شما چه خاطره ای دارید؟

ج - سردار فاخر حکمت از افرادی بود که در اوایل دوران مشروطیت جزو دموکراتها بود و در میان آنها شهرت و محبوبیت داشت ولی در جریان مبارزات حاد آن حزب اثر نمایانی از او دیده نمیشد، بعد که در دوران جنگ جهانی دوم و سلطنت محمد رضا شاه نماینده و رئیس مجلس شورای ملی شد مجلس را با کمال نظم و ترتیب اداره میکرد . با آنکه بی اعتنا به افکار عمومی نبوده همواره سعی داشت در خط تمایل شاه حرکت کند، ولی هیچوقت خیانتی به او نسبت داده نشد، روی هم رفته از افراد معتدل خوب سیاسی ایران بود .

س - آقای حجت الاسلام خامنه ای، شما آشنایی با ایشان دارید؟

ج - نخیر - آشنایی ندارم .

س - آقای نورالدین کیانوری، شما هرگز با ایشان تماسی داشتید؟

ج - بله ملاقاتی گاهی از روی تصادف اتفاق افتاده است . او در همان اوانی که از رهبران درجه اول حزب توده بود این شهرت را داشت که در میان آنها از افراد منافق است و بعد هم بنده از افراد مختلف حزب توده شنیدم و از جمله از نوشته های دکتر کشاورز اطلاع پیدا کردم که او وارد در کارهای ناروایی بوده و حتی در تصفیه ها و کشتارهایی دست داشته است . او شخصی است که همیشه کوشش میکرده حزب توده را در اختیار مطلق سیاست شوروی قرار بدهد و اگر افرادی در میان آنها ایستادگی میکردند او کوشش میکرده آنها را تصفیه کند، بعد از انقلاب که به ایران برگشت يك مرتبه بایک گردش ۱۸۰ درجه ای روی به آخوندها آورد .

در این جریان نقطه اصلی مبارزه و هدف او مخالفت با ملیون و متهم کردن و نابود کردن آنها بود آنچه را که توانست در این خط کوتاهی نکرد، اصلاحات ملی گرایی و لیبرالی و فتودالی که جزو فحشهای رایج این زمان شده تمام از کلمات و ابداعات این آقا است و در همان موقع بود که بنده در یکی از سخنرانی هایم برای اولین بار ایشان را آیت الله کیانوری خواندم .

س - این لقب از آنجا بایشان داده شد؟
 ج - این لقب را بنده به ایشان دادم و این عنوان بعداً مشهور شد و بایشان باقی ماند. او هم عقده و کینه اش را از من بدل گرفت و آنچه که توانست نسبت به من بدگفت و تهمت پراکند و کوشش در نابودی من و خانواده ی من کرد.

س - آقای امیرعباس هویدا، شما هرگز بایشان ملاقاتی کردید؟

ج - نخیر هیچگونه ملاقاتی بایشان نداشتم

س - آقای علی منصور که نخست وزیر شدند.

ج - بایشان هم ملاقاتی نداشتم .

س - آشنایی بایشان نداشتید؟

ج - نخیر، او مسلماً از مجرای يك سياست خارجي بالآآمد و يك مرتبه حزبی درست کرد و شخصیتی یافت .

س - کانون مرقی .

ج - بله کانون مرقی را درست کرد. مسلماً از مجرای سفارت معینی توصیه و تحمیل شده بود .

س - سیدحسن مدرس، شما هیچ خاطرات از ایشان دارید؟

ج - مدرس را من شخصاً ملاقات نکردم در آن زمان من نارس و دانشجو بودم ولی او روحانی و سیاستمداری وطن دوست و متدین و مبارز بود. در آغاز دوره چهارم مجلس ایشان بصورت يك شخصیت محافظه کار و خشك و مخالف تندروی آزادخواهان جلوه میکرد و بسیاری از اشخاص نظر مخالف با او داشتند. آخوند بود و با افکار تندترقی خواهی و سیوسیال دموکراسی نظر موافقی نداشت و رجالی را از قبیل قوام السلطنه و نصرت الدوله حمایت میکرد. ولی بعد که جاه طلبی ها و قدرت نمایی ها و دیکتاتوری رضاشاه ظاهر شد مدرس در برابر او به سختی ایستاد و تا بود مبارزه اش را شجاعانه انجام داد. او از لحاظ دنیایی و مالی بسیار پاکدامن و از جهت سیاسی بی پروا بود. بنده حتی شنیدم که وقتی افرادی برای بعضی از امور سیاسی به خانه ی او رفته و در برابر او هفت تیر کشیده و به سینه ی او گذاشته بودند معذالك اوسینه اش را باز کرده و گفته بود، بزنید من از مرگ نمی ترسم . او چنین آدمی بود. ذکر خیرش در میان مردم هست و بنده هم از افرادی هستم که مدرس را واقعاتاً معنی شهید میدانم .

س - آقای آیت الله حسین منتظری، شما بایشان هیچ نوع تماسی داشتید؟

ج - عرض کردم که ایشان قبل از آمدن آقای خمینی با بنده تماس داشت و به من

پیشنهاد کرد که در شورای انقلاب وارد بشوم که من به ایشان جواب رددادم . بنده ایشان را آدم فوق العاده ساده و باحسن نیتی میدانم ، اثر برجسته ای از ایشان دیده نشده و تاکنون اغلب تظاهراتی که کرده نشاندهنده ی يك آخوند ساده لوح بوده است .

س - آقای دکتر شما چه خاطراتی از مشیرالدوله دارید؟

ج - از مشیرالدوله بنده شخصاً بعنوان دانشجو خاطراتی دارم .

س - بله مسلماً .

ج - حسن پیرنیا مشیرالدوله از رجال بسیار محبوب بود ، او در اوان صدر مشروطیت که در سفارت ایران در پیتزسبورگ سفیر بود یکی از برجسته ترین دیپلماتهای ایران بحساب میآمد و بعد او بنیانگذار مدرسه ی علوم سیاسی برای وزارتخانه شد ، و باز او در تدوین قانون اساسی مشروطیت و در تدوین یا بهتر بگویم ترجمه ی قوانین انجمن های ایالتی و ولایتی و بلدی از قوانین فرانسه خیلی مؤثر بوده است . مشیرالدوله در طول حیاتش فوق العاده مورد توجه مردم بود و به او اعتماد کامل داشتند که هر وقت او زمامدار باشد اقدامی و عملی علیه مصالح مملکت نمیشود ، البته مرد پر حرکت و پرتوانی نبود اما سیاستمداری و طندوست و درستکار و مؤثر بود ، بعدا هم که رضاشاه طالب وضع دیکتاتوری و تغییر نهاد مشروطیت شد او از نمایندگی مجلس و بعد یکی از سیاست کنار گرفت و در خانه خودش به مطالعات علمی و تاریخی پرداخت و چند جلد کتاب راجع به تاریخ ایران باستان تالیف کرد که آثار تاریخی بسیار معتبر محسوب میشوند ، اسم خیرش همیشه در اذهان باقی است خدایش رحمت کند .

س - آقای مستوفی الممالک .

ج - محبوبیت مستوفی الممالک از مرحوم مشیرالدوله هم بیشتر بود و بیشتر از او نامزد دموکراتها و جمعیت های تندرو برای زمامداری میشد ، ولی او کم کارتر و کم حرکت تر و کم ابتکارتر از مرحوم مشیرالدوله بود ، ولی مستوفی الممالک هر چه بود محبوب و موجه و مورد اعتماد مردم بود و هر وقت بر سر کار میآمد این اطمینان حاصل بود که منافع مملکت را محفوظ میدارد ، او از رجالی بود که تازنده بود مورد احترام عام و خاص باقی ماند و بهمین علت هم رضاشاه نسبت به او احترام داشت و به توصیه های او ترتیب اثر میداد ، او چندین نفر را در زمان رضاشاه که در معرض اعدام بودند از خطر نجات داد .

س - آقای موسوی که نخست وزیر هستند ، بنده اسم کوچک ایشان را نمیدانم .

ج - بنده ایشان را هیچ نمی شناسم .

س - آقای آیت الله موسوی اردبیلی .

ج - آشنایی بنده با آقای موسوی اردبیلی همین بود که در ضمن مذاکرات گفتم که

یکبارایشان را در آن جلسه ای که باجمعی از آقایان روحانیون داشتیم دیدم و یکمرتبه هم به نمایندگی از طرف آقای خمینی به منزل من آمد که بارئیس مجلس وقت آن مذاکرات را کردیم که جزو صحبت‌هایمان هست .

س - آقای آیت الله محمود طالقانی .

ج - آقای سید محمود طالقانی از افرادی بودند که ما با ایشان خیلی مرتبط بودیم و پای سخنرانی‌ها و وعظ‌هایش در مسجد هدایت در خیابان استامبول گاهی میرفتیم که از اشخاص خیلی موجه و از روحانیون نیک نام بخصوص در میان روشنفکران بود . مردی آزادیخواه و آزادی طلب و مشروطه طلب بود و نمایشگر مشروطه خواهی او تجدید چاپ و تدوین کتاب تنبیه الامه تألیف مرحوم میرزا حسین نائینی از مجتهدین مرجع تقلید بود . این کتاب که نایاب شده و حتی معروف بود که خود مرحوم نائینی هم نسخ آنرا جمع آوری میکرد آقای طالقانی آنرا مجدداً با حواشی تازه ای چاپ کرد و مقدمه ای بر آن نوشت . در دوران نهضت ملی او جزو طرفداران مصدق و همکاران مصدق‌ها بود و رفاقت نزدیک با آقای مهندس بازرگان داشت و موقعی که از زندان آزاد شد من در ریاریس بودم و به او تلفن کردم و چون صدای او را شنیدم از اینکه این سید محترم و مبارز سالها در کنج زندان بوده حالت ناراحتی و تأثر شدید بمن دست داد . ولی او در مدت زندانی اخیرش با جمعیت های چپی جوان که تازه تشکیل شده بودند و با گروه های چریکی و طرفدار مبارزات مسلحانه و با بعضی از سران آنها مانند آقای رجوی و دیگران هم زندان و معاشر شده بود . او که یک روحانی انقلابی بی پروا و طبعا هوادار طبقات محروم و مظلوم جامعه و خواهان رفع تبعیضات و امتیازات اجتماعی بود نسبت به آنها حسن ظن و اعتماد پیدا کرده و از آنها حمایت مینمود و آنها هم او را پدر میخواندند و از او حرف شنوی داشتند . البته طالقانی قابل احترام بود ولی بیشتر احترامی که چپگرایان نسبت به او اظهار مینمودند برای این بود که از شخصیت و محبوبیت عام او که نفردوم بعد از خمینی حساب میشد و نفوذ کامل در جامعه و در میان روحانیون داشت استفاده بکنند . از جمله در زیر چتر محبوبیت او و با بهره جویی از سالروز دکتر مصدق بود که در آن اجتماع عظیم تشکیل جبهه ملی دموکراتیک را اعلام کردند .

مرحوم طالقانی به سبب توجهی که مردم به او داشتند و در بعضی از جریانهای سیاسی و قضایی که بعد از انقلاب اتفاق افتاد مداخلاتی کرد که بعضی از مداخلات و اقداماتش

متأسفانه چون تجربیات سیاسی و شناسایی کامل نسبت به اوضاع نداشت منطبق با مصلحت نبود از جمله مداخلاتش در کردستان بود و باز برای مثال کاش اوحیات داشت و در حضور خود او این ماجرا بصورت گله بیان میشد، چون من به خاطر هی او احترام دارم، وقتی در همان سال اول انقلاب بود که بمناسبت سی تیر جبهه ملی اعلام اجتماع و تظاهراتی در میدان بهارستان کرد پس از اعلام دعوت ما بنام آقای طالقانی هم دعوتی برای همان روز و همان ساعت در همان میدان بهارستان بعمل آمد، جبهه ملی در قسمتی از میدان بهارستان ترتیب سخنرانی داده بود و آقای طالقانی در گوشه دیگری از آن میدان، و چون جمعیت ما با هم برخورد کردند و آشفتگی‌هایی پیش آمد اصلاً آن تظاهرات صورت نگرفت و زیان آن عاید همه‌ی گروه‌های غیر آخوندی گردید.

س - آقایان مجاهدین خلق و هم فکرانشان همیشه این موضوع را مطرح میکنند که آقای طالقانی باروش آقای خمینی موافقت نداشته است ولی سخنرانی‌های آقای طالقانی هست که شدیداً از آقای خمینی حمایت کرده است، آیا شما خاطرهای بیاد می‌آورید که واقعا آقای طالقانی با آقای خمینی و روش ایشان مخالفتی داشته باشد؟

ج - بنده خیال میکنم این حرفی که درباره‌ی آقای طالقانی زده اند دور از واقعیت نیست، طالقانی با آخوندهای سنت گرا و قشری تفاوت زیاد داشت، تجلیل از آقای خمینی در اوایل انقلاب دلیل بر طرفداری از حکومت آخوندی نیست، من هم در اوایل انقلاب مکرراً از آقای خمینی تجلیل کرده ام، طالقانی میخواست که مرکزیتی دور خودش ایجاد بکند و وقتی که هنوز خمینی به ایران نیامده بود بازار گان و سحابی و بنده و داریوش فروهر و افراد دیگری رابه منزلش دعوت کرد و با شدت و بصورت اتمام حجت میخواست يك ترتیبی را بر ما بقبولاند و میگفت در همین مجلس و همین ساعت یا قبول کنید و یار د کنید.

س - آن ترتیب چه بود؟

ج - آن ترتیب این بود که مار هبری او را بپذیریم، ظاهر او میخواست ما را با عناصر چپی که پیرامون او بودند و مائمی شناختیم پیوند بدهد، چون نظر و روش او مبهم و به علاوه ترتیب پیشنهاد و اتمام حجتش غیر دموکراتیک بود برای هیچک از ما قابل قبول نبود، ولی او بعداً به نحو مکرر اظهار میداشت که اگر این آخوندها قدرت پیدا کنند از آزادی چیزی باقی نخواهد ماند، موقعی که شخصی بنام غرضی یا افراد دیگری سرا او را گرفتند و زندانی کردند، تصادفاً در همان روزها هم من استعفاداده بودم ولی استعفای من هیچ ارتباطی

با آن قضیه نداشت . يك يادوروز بعد که به عنوان همدردی ملاقاتی با آقای طالقانی کردم او تقریباً بصورت اعتراض به من گفت شما چرا در این موقع استعفاداده اید؟ آخوندها این راهم به حساب من میگذارند .

در جریان مجلس مؤسسان هم آقای طالقانی این اشتباه را کرد که فکر خبرگان را براه انداخت که بجای سیصد نفر سی نفر را انتخاب کنی و بعد سی نفر را کردند شخصت نفر . طبیعی است افراد خبره ی قانونگذار در نظر آخوندها غیر آخوندی و یا آخوند نما نمیتواند باشند . بعد هم در آن مجلس به اصطلاح خبرگان اون توانست کاری از پیش برد و دستگاه رسمی آخوندی حرمت شخصیت روحانی و سابقه ی مبارزات او را نادیده گرفتند و در برابر او شخص دیگری یعنی آقای منتظری را رئیس آن مجلس کردند و عملاً او را از اثر انداختند . اگر طالقانی باقی مانده بود به احتمال قوی بر سر او زحمت ورنجی وارد میکردند نظیر آنچه بعداً بر آقای شریعتمداری وارد آوردند .

س - آقای دکتر سنجابی حالا که شما به رویدادهای انقلاب اخیر ایران می اندیشید و اقدامات خودتان را مورد سنجش و بررسی قرار میدید آیا موردی بنظرتان میرسد که فکر کنید که اشتباه گردید و اگر آن فرصت ها تکرار شدنی بود شما کار دیگری غیر از آنچه که کردید میکردید؟

ج - هیچ کس نیست که مصون از خطا باشد ، هر کسی خطا میکند ولی من وجدانابه شما میگویم موقعی که به گذشته خودم مراجعه میکنم از دو جهت نظر میکنم : یکی از جهت حسن نیت و دیگری از جهت مفید و مصلحت بودن اعمال . این رانه برای دفاع از خود بلکه بنا بر اعتقادی که دارم از روی صدق و صفا میگویم که ممکن است عمل من اشتباه و زیان بخش بوده باشد ولی هر چه کرده ام با حسن نیت و در خط و در صراطی بود که به آن اعتقاد داشته ام . الان هم که به گذشته خود فکر میکنم متوجه هستم که اگر به طریق دیگری عمل میکردم شاید از لحاظ موفقیت ، و رسیدن به قدرت ، و یا تجلی شخصیت برای من مفیدتر بود .

س - آن مسئله از این جهت بخاطر اینکه شمارا می شناسند و میدانند که شما همیشه خدمتگزار ملت بودید و واقعا منافع ملت را در نظر داشتید و حسن نیت شما را هم کسی شک نکرده است من این را فقط از این جهت دارم سؤال میکنم بینم که آیا مثلاً اگر کار دیگری میکردید آیا منافع ملت ایران بهتر حفظ میشد یا نه . برای اینکه ما میدانیم شما دنبال قدرت نبودید .

ج - همین را عرض میکنم که شاید من در آن قضایا کامیاب تر میشدم . ولی آنرا هم انحراف از تعهد و طریقه خود و هم به زیان مملکت و ملت میدیدم . مثلاً اگر همین جریانات اخیر ایران را در نظر بگیریم آیا نقطه ای خارج از واقعیت و خارج از اصول و برخلاف مصلحت در اعلامیه ی سه ماده پاریس من بوده است ؟ آیا با سوابق مسلمی که از خصومت و بدخواهی شاه نسبت به ملیون وجود داشت من میتوانستم سر خود را با و ببندم و بی قید و شرط قبول مسئولیت بکنم و آیا در آن اوضاع و احوال ایران موفقیتی برای آن ممکن بود ؟ و آیا بعد از پیروزی انقلاب آیا کوچکترین گذشت و اغماضی از من نسبت به انحراف از اصول دموکراسی دیده شده است ؟ اکنون هم که به گذشته ی خود فکر میکنم هیچگونه احساس ندامت و شرمندگی ندارم . حالا که پیش شما هستم و توجه میکنم که چه اشخاصی و چه جمعیت و چه گروههایی مرا قبول ندارند و بوسیله نشریاتشان و در سخنرانی هایشان به من بد میگویند و بدزبانی میکنند . میبینم سه دسته هستند که بامن نظر مخالف دارند . یکی دسته سلطنت طلبان هستند که گناه مراد باره ی آن اعلامیه ای که صادر کرده ام و به شاه گفته ام که لازم است از ایران خارج شوند می بخشند ولی پیش وجدان خودم آن سلطنت را با آن ترتیب الان هم اگر وجود داشت با همان شدت محکوم میکردم و خوشوقت هستم از اینکه کسانی که عامل آن فجایع و باعث رسوائی آن سقوط شدند امروزه به عنوان سلطنت طلبی بامن مخالفت میکنند . دسته دیگری که باینده مخالف هستند همین چپ گراها و چپ نماها و چپ زده ها بخصوص توده ای ها و عوامل منسوب به آن حزب هستند . بنده با این قبیل سازمانها که غالباً وابستگی به خارج دارند و یا اینکه مرام و ایده اتولوژی خودشان را یک دست و یکپارچه از خارج میگیرند و نمیخواهند منطبق بر وضع تاریخی و جغرافیائی و اقتصادی و اجتماعی مردم ایران بکنند نمیتوانم سازش و همراهی داشته باشم و باز خوشوقت هستم که چنین افرادی که سوابق وابستگی هایشان مسلم گردیده بامن مخالف باشند و مرا ملی گرا و لیبرال و بورژوا و حتی فتودال بخوانند . گروه دیگری که بامن مخالف هستند آنخوندها هستند که بنده با آنها بانهایت صفا و صداقت در یک مبارزه ی ملی و ضد استبدادی وارد شدم و بعد تاریخ ایران و ملت ایران و آینده قضاوت میکند که آیا در باره ی آنچه گفتیم و کردیم و خواستیم من منحرف شدم یا آنها منحرف شدند ! آنها بودند که آزادی را از بین بردند ، آنها بودند که استقلال مملکت را دچار این مخاطره کردند ، آنها بودند که ملت را به فقر و بدبختی و کشتار و قتل و ویرانی کشاندند .

آنها بودند که اصول انسانی و آزادی و عدالت راحتی آنچه در قانون اساسی خودشان هم تصریح کردید زیر پا گذاشتند. من افتخار میکنم و با این افتخار امیدوارم از دنیا بروم که هم آخوندها و هم کمونیستها و هم آنهایی که خود را طرفدار سلطنت معرفی میکنند با من مخالف باشند. بنده در آخر بیانم هم این مطلب را اضافه میکنم که مادر طول این مدت که همراه دکتر مصدق و بعد از او در آن خط مبارزه کردیم در واقع ضد سلطنت نبودیم، ما طرفدار سلطنت مشروطه بودیم و نه خواهان استقرار جمهوریت. ما میگفتیم این شاه هست که قانون اساسی ایران را نقض کرده و اصول مشروطیت را ازین برده و ناقض قانون اساسی است بنابراین چون ناقض قانون اساسی است فاقد مشروعیت است. خوب الان از این آقایان سلطنت طلبی که آمده و میخواهند خود را به عنوان طرفدار مشروطه جلوه گر سازند میپرسم که در این مدت پنجاه سال مشروطیت ایران را کی پایمال کرده بود؟ غیر از خود پادشاهان و خاندان سلطنتی و وزیران و عمال آنها آیا کسی دیگر مسئول آن هست؟

بنابراین بنده چه ندامتی میتوانم داشته باشم. گروههایی را که اسم بردم باید با من مخالف باشند و اگر آنها مخالف من نباشند عیب و نقص در من هست، خطا در من هست و من مخالفت آنها را با خودم جز شرایط ذیحق بودن خود و برائت خودم را از آنها میدانم و دیگر عرضی ندارم

س - آقای دکتر سنجابی من با عرض تشکر از وقتی که وقف این مصاحبه کردید گفتگویمان را در اینجا خاتمه میدهم.

ج - خیلی ممنونم، انشاء الله موفق باشید.

ضمائم و ملحقات

دردستگاه حکومت اخوندی که برای ادامه قدرت ارتجاعی و حکومت استبدادی خود لازم دانستند که مین دوستی و استقلال طلبی مردم ایران را به نام ملی گرایی مردود و مطعون نمایند و با تقلید و دنباله روی از همدستان توده ای روزهای نخست خویش این مفهوم مقدس انسانی را به صورت فحش و ناسزا جلوه دهند؛ همچنان که اصیلترین و شریفترین جهاد انسان یعنی ازادینخواهی و حریت طلبی را نیز با اصطلاح لیبرالی که از همان منبع کفر و شرارت و خیانت اقتباس کرده اند مطرود و محکوم معرفی نمایند، کوشش بسیار بعمل آوردند که مین دوستان و ازادینخواهان ایران را که تحت لوای جبهه ملی ایران با سیاستهای استعماری و استبدادی مبارزه میکردند به خارجیان و بویژه به امریکائیان منتسب سازند.

از آن جمله پس از اشغال سفارت امریکا بوسیله دانشجویان به اصطلاح «پیرو خط امام» و انتشار اسنادیکه از آنجا بدست آورده بودند این اتهامات را تشدید کردند. به هنگامیکه این مصاحبه صورت میگرفت هیچ نسخه ای از آن انتشارات در دسترس من نبود. پس از آن که دوستان بعضی از آن نشریات را برایم فرستادند معلوم شد همانطور که من ضمن این مصاحبه ها توضیح داده ام تنها درد و مورد بعضی از اعضا سفارت امریکا با من تماس یافته اند: یکی به هنگام آغاز تجدید فعالیت جبهه ملی در سال ۱۳۴۰ که از بررسی آن حتی به قلم گزارشگر امریکایی و برگردان دانشجویان پیرو خط امام برهر منصفی روشن می شود که اینجانب در آن گفتگوها کوچکترین انحرافی و گذشتی از اصول استقلال طلبی و ازادینخواهی مردم ایران نداشته ام و دیگر تقریباً در روزهای آخر مبارزات انقلابی اخیر ایران و در زمان تشکیل حکومت دکتر بختیار که برای توصیه همراهی و پشتیبانی از آن به من مراجعه کردند و جواب رد شنیدند، اینک در اینجا متن گزارش مربوط به ملاقات اخیر را که در روزنامه ایران تایمز شماره ۶۹۹ جمعه ۲۳ فروردین ۱۳۶۴ از روی انتشارات دانشجویان پیرو خط امام چاپ شده است عیناً نقل مینمایم:

سند شماره ۱۷ - خیلی محرمانه

از سفارت امریکا - تهران به وزارت امور خارجه واشنگتن

تاریخ ۱۴ ژانویه ۱۹۷۹ برابر با ۲۴ دیماه ۱۳۵۷

موضوع: اولین ملاقات با کریم سنجابی رهبر جبهه ملی

۱ - کریم سنجابی رهبر جبهه ملی کنسول سیاسی رادرخانه یکی از بستگان در ۱۱ ژانویه برای اولین تماس واقعیش با سفارت امریکادرسالیان دراز(بیش از یک دهه ونیم) پذیرفت. ملاقات به درخواست او بود و برای اینکه بختیار نخست وزیر راناراحت نکند به آرامی صورت پذیرفت - خانه یک عمارت بزرگ در شمال تهران می باشد. کنسول سیاسی پس از اینکه توسط خدمتکار به داخل راهنمایی شد وارد یک سالن پذیرایی وسیع شد که بطور پراکنده مبلمان شده بود و بجز آتشیکه در بخاری دیواری که در انتهای سالن شعله ور بود نور کمی داشت. سنجابی موقرمسن از یکی از دو مبیل راحتی بلند شد که به استقبال کنسول سیاسی بیاید و ملاقات به زبان فرانسه به صورت رودر رو با صندلیهایی که به فاصله ده یارد از یکدیگر قرار داشت و خدمتکاری که بطور گاه بگاه چای، آجیل و میوه می آورد دنبال شد. آنجا صحنه یک فیلم خوب بود.

۲ - سنجابی با بررسی از آخرین گفتگویش با شاه شروع نمود که به شاه گفته بود وی انتصاب به نخست وزیری رابه شرطی که شاه کشور راترك کند و خمینی قبولی انتصاب از طرف وی راتایید نماید میتواند پذیرد. شاه در امتناع ورزیدن یکدنده بوده است (سنجابی تلاش صدیقی رانادیده گرفت هر چند وی شخصاً چند چیز خوب در مورد صدیقی گفت) با این حال چند روز بعد صدیقی (اینجا گزارش گریا مترجم اشتباه کرده می بایست گفته شود دکتر بختیار) پیش سنجابی آمد (بدون مشورت قبلی) که بگوید از او خواسته شده که شب گذشته شاه را ببیند و شاه نخست وزیری رابه جبهه ملی پیشنهاد کرده است با این قول که در این جریان کشور راترك نماید. سنجابی این تحول را مورد استقبال قرارداد ولی گفت شرط سوم (تایید خمینی) هنوز بایستی گرفته شود و جبهه ملی باید برای دیدن خمینی به پاریس برود. سنجابی که به عنوان رهبر جبهه ملی عمل می کند سپس موضوع را با اللهیار صالح که با این جریان موافقت نمود مطرح کرد.

۳ - آنروز عصر وقتی که وی بازگشت نماینده‌ی خبرگزاری فرانسه از اوتقاضای عکس العمل نسبت به اعلامیه رسمی بختیار که بختیار باتشکیل دولت جدید به تقاضای شاه موافقت نموده است را کرد. این اولین باری بود که سنجایی در مورد آن چیزی می شنید. او با بختیار تماس گرفت . وی (بختیار) از بازگرفتن حرف خود امتناع ورزید. شورای اداره کننده جبهه ملی سپس تشکیل جلسه داد و بختیار را از حزب ایران و جبهه ملی اخراج نمود. سنجایی و بعلاوه‌ی خودش شورای هفت نفره مرکب از دکتر آذر (وزیر آموزش و پرورش مصدق مثل خود سنجایی)، دکتر شمس الدین امیرعلایی (وزیر داگستری مصدق) دکتر مبشری (قاضی و مدیر کل وزارت دادگستری در دولت علی امینی)، داریوش فروهر (رهبر حزب ملت ایران)، رضاشایان (رهبر گروه سوسیالیست ایران) و ابوالفضل قاسمی (دبیر کل جدید حزب ایران) آنرا آشکار نمودند (اخراج بختیار را) .

۴ - سنجایی توضیح داد که وی به شاه گفته بود هرگونه بدست گیری قدرت توسط جبهه ملی باید به طریقی صورت گیرد که مردم در خیابانها به آن بعنوان پیرویشان بنگرند. این نوعی از شور و اشتیاق را از آنها می گیرد که به دولت کمک می نماید تا نظم را برقرار سازد. روش بوجود آمدن دولت بختیار به طریقی بود که در مقابل این قرار می گیرد. او گمان نمی برد که آن (دولت بختیار) بتواند خودش را مستقر نماید. گذشته از این موافقت بدون حداقل اجازه ضمنی از طرف خمینی به معنی جدایی از جنبش مذهبی خواهد بود (چیزی که جبهه ملی نمیتواند تحمل نماید) .

۵ - سنجایی سپس مستقیماً از دولت ایالات متحده درخواست نمود که « نسبت به مردم ایران ایمان داشته باشد » او گفت مازرافت و موقعیت جغرافیایی - سیاسی خودمان را درک میکنیم ، با روس در مرزها و قرار گرفتن ایران در بین عراق و افغانستان و غیره . ایران منطقه ایست که شدیداً مهم (او گفت حتی مهمتر از اروپای غربی برای ایالات متحده) و شکننده ترین میباشد . ایرانها با صمیمیت منافع مشترك با ایالات متحده و دمکراسیهای اروپای غربی دارند .

۶ - سنجایی ادامه داد شاه بد سابقه شریر و مستبد است . ایرانیان مثلی دارند که وقتی سر فاسد شود، بدن بدون معطلی آنرا دنبال میکند . شیوع این فساد نارضایتی گسترده ای را بوجود آورده و آن خمینی را بوجود آورده است

، بهر حال ایران کشوری است بزرگ ، مهم و ثروتمند . مردمش تحصیل کرده تر از آنی هستند که بوده اند ؛ (نظریه : علی رغم « دولت شریر و فاسد » بعضی اصلاحات برای پیشرفت در یک جهت ملی ، دموکراتیک و سوسیالیستی لازم هستند . ولی اگر مردمش خوشحال باشند قدرت ایران می تواند نفوذی پر منفعت روی همسایه هایی از قبیل عراق ، افغانستان و حتی مردم مسلمان اتحاد شوروی داشته باشد) .

۷ - در پاسخ به سئوالی سنجایی گفت وی با کمونیستها و چپی ها در داخل ایران خیلی آشنا نیست . او با خیلی از آنها در ایالات متحده و اروپای غربی آشناست آنها نومیدانه تجزیه شده اند ، فرقه هایی طرفدار روسها ، مائویستها ، اعضای توده و مبارزین ضد توده (که خیلی از آنها اعضای مایوس قبل هستند) ، او بتازگی یک جزوه ۴۰ صفحه ای که توسط آنها نوشته شده بود و به حزب توده به عنوان برده کور امپریالیسم شوروی حمله میکند دیده است . سنجایی معتقد است که نفوذ کامل آنها در اینجا کم و قابل اداره کردن است .

۸ - سنجایی گفت به عبارت دیگر باید با دقت مواظب روسها بود . خصوصاً در تحریک اقلیتها . خود سنجایی یک کرد است و با وضعیت در غرب آشنایی دارد ، در جنوب کردستان تجزیه طلبی وجود ندارد ، تعدادی در منطقه سنجاب ، مرکز و بیشتر در شمال نزدیک رضاییه هستند ولی آنها بدون دردسر میتوانند کنترل بشوند .

۹ - در پاسخ به یک نظریه سنجایی توافق داشت که ۲ یا ۳ نفر با عقاید چپی در اطراف خمینی هستند که وی آنها را ناسیونالیستهای بنی صدر نامیده . قطب زاده با کمونیستهای فرانسوی تماسهایی داشته است ، ولی این کار لزوماً او را یک کمونیست نمیکند . دکتر یزدی مذهبی است و هر دو نسبت به جبهه ملی خیلی خشمگین هستند که وی نمیداند چرا . بنی صدر که شخصاً خیلی جاه طلب است با جبهه ملی هست ، او اشاره کرد محمد مکرری ، استاد تحقیق در یک انستیتوی فرانسوی ، نیز چنین است (کنسول سیاسی از یک منبع با اطلاع مذهبی دیگر ، توضیح عدم اطمینان خمینی نسبت به سنجایی و جبهه ملی از زمان مشاجره ای که مصدق با کاشانی بیش از ۲۵ سال پیش داشته دریافت نموده است . طبق این تئوری خمینی هرگز مصدق را برای متحد شدن با شاه و خدمت نمودن به عنوان